

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين  
لا سيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشریف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.  
آن روز غفلت کردم که اظهار ادبی بکنیم نسبت به مرحوم حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای فاطمی نیا  
رضوان الله علیه که از سالف الایام نسبت به مباحث تاریخی و اطلاعات این چنینی ایشان ما خیلی بهره مند  
می شدیم حالا علاوه بر مواعظ و صحبت های مختلفی که گاه و بی گاه داشتند. حالا ثواب یک سوره ی  
مبارکه ی حمد و یک صلوات را خدمت آن بزرگوار هدیه می کنیم و از خدای متعال می خواهیم که ایشان را با  
اجداد طاهریں شان ان شاء الله محشور بفرماید.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

در بحث فضولی گفته شد که تارة فضولی معامله را انجام می دهد برای اصیل. و بعد حالا اصیل می آید اجازه  
می کند امضاء می کند و اذن می دهد. و آن هم دو قسم بود تارة مسبوق به منع اصیل نبود و تارة مسبوق به منع  
بود.

قسم دوم این است که فضولی برای خودش می آید می فروشد، معامله می کند نه برای مالک. حالا تارة این که  
فضول برای خودش معامله را انجام می دهد عامدانه است، غاصب است دزدی کرده مالی را غصب کرده مالی را  
و می آید این مال مسروقه و مغضوبه را برای خودش می فروشد. قصد مالک نمی کند. تارة هست که این فضول  
آگاهی از فضول بودن خودش ندارد جنسی هست که خیال می کند مال خودش هست و در اثر این می رود برای  
خودش می فروشد. یا پولی را خیال می کند مال خودش است برای همین می ورد با آن پول خرید می کند. خب

این جا معامله فضولی هست و این شخص هم فضول هست اما این که قصد مالک اصیل و اصیل را نکرده از باب این که اشتبهاً خودش را مالک می پندارد. و یا در مواردی که باز از راه عدوان و امثال این ها نیست. خودش خیال می کند ولیّ بر این صغار و یا قیّم است و امثال ذلک. اشتبهاً خیال کرده که مثلاً حاکم شرع او را قیّم قرار داده و حال این که نه این تشابه اسمی بوده مثلاً. کسی دیگر مقصود بوده. و یا این که طفلی بوده است که این بحسب استصحاب می گفته که این بالغ و من ولایت دارم بعد معلوم شد که نه این مثلاً بالغ شده بوده و امثال ذلک.

بنابراین مقسم قسم ثانی این است که لنفسه یعامل و بیع. در این مسئله هم موقف اصحاب حدس زده می شود که مانند فرع قبل و صورت قبل چند موقف داشته باشند.

موقف اول بطلان است که این معامله ی فضولی باطل است بحیث لا یصحّ بالاجازة. پس اصلاً صحت تأهلیّة هم ندارد. این قول، مسلّم قول غیر مشهور است. چون فقهاء منهم شیخ اعظم قدس سره آن قول صحت را به مشهور نسبت دادند. و فعلاً من جز این که از عبارات استفاده می شود که این موقف در بین اصحاب وجود دارد و قائل مشخصی برای این واقف نشدم. حالا البته تتبّع کامل هم فرصت نبوده که بکنم. این موارد را به مفتاح الکرامه مثلاً خوب است مراجعه بشود که حالا من این جلد مفتاح الکرامه را هم نمی دانم دارم یا ندارم. این یک موقف. موقف ثانی صحت است و نُسب الی المشهور و مُعظم معاصرین، مراجع بزرگوار و فقهاء معاصر دام ظلّهم هم بحب مراجعه ی به کلمات آن ها صحیح می دانند. یعنی صحت تأهلیّة دارد با اجازه و انفاذ صحت فعلیه پیدا می کند.

قول سوم و موقف سوم تفصیل است بین آن جایی که مثل غاصب است و آن جایی که نه. در مثل غاصب گفته می شود که باطل است و صحت تأهلیّة هم ندارد. و با اجازه ی اصیل هم قابل تصحیح نیست. ولی در موارد دیگر که لنفسه می فروشد از باب اشتباه که خیال می کند خودش مالک است به شتی انواعه یا خودش ولی است یا خودش قیّم است. این مورد با اجازه ی مالک اصیل درست می شود. این هم تفصیلی است که یُحدث که در کلمات هست.

وجه حدس ادله ای است که بعد می آید که آدم از آن ادله حدس می زند که باید این تفصیل داده شده باشد. و موقف اخیر هم که خب موقف تردید و این ها هست که قهراً احتیاط واجب و احتیاط بکن و امثال ذلک. این تردید است.

صاحب معالم در معالم اقوال را که ذکر می کند یکی از اقوال توقف است. بعد ظریفی می گفت که من در همه ی مسائل مجتهد هستم و همان قول اخیر را دارم.

حضرت آقای شبیری دام ظلّه سیدنا الاستاد ایشان یک عبارتی دارند در المسائل الشرعیّه که در کتب متعارفهی متون فقهیه نیست این جور عبارت. ایشان فرمودند «إذا غصب شخصٌ مالاً و اعتبر نفسه صاحب المال فباعه لنفسه ثمّ اجاز المالك المعاملة للغاصب فالمعاملة غير صحيحة و لكن إذا اجاز المالك المعاملة لنفسه أو أجازها من دون التصريح بكونها للمالك أو للغاصب فالمعاملة صحيحة يدخل في ملك المالك دون الغاصب» از عبارت ایشان استفاده می‌شد که ما سه فرض داریم تارةً مالک اصیل در جایی که فضولی لنفسه انجام داده می‌آید مالک اصیل برای خود غاصب اجازه می‌کند. می‌گویند رفته مثلاً فرش شما را یا ماشین شما را دزدیده و فروخته، می‌گوید نوش جاناش باشد. خب او رفته این ماشین را فروخته و یک پولی را گرفته. حالا می‌گوید عیبی ندارد. قهراً می‌خواهد آن معامله درست بشود برای این‌که آن سیّاره منتقل به مشتری بشود مشتری از آن غاصب. و پولی که آن مشتری داده بشود مال غاصب. می‌گویند این جا غیر صحیحّه. این یک صورت.

تارةً هم اجازه می‌دهد لنفسه. مجیز می‌گوید باشد حالا انجام داده دید معامله‌ی خوبی هست شیرین هست فلان است یا اگر اجازه ندهد درد سر دارد اجازه می‌دهد. این هم صورت دوم که تصریح می‌کند. می‌گوید أجزتُ لنفسی.

صورت سوم این است که نه به نحو اطلاق اجازه می‌دهد. این صورت دوم که می‌گوید أجزتُ لنفسی، و آن صورتی که می‌گوید أجزتُ و تقیید نمی‌کند و به نحو مطلق می‌گوید این جا می‌فرماید معامله درست است و ثمن اگر مثن غصبی بوده، مبیع و کالا غصبی بوده از این آقا این ثمن می‌آید در ملک مالک اصیل، آن مثن هم می‌رود در ملک آن مشتری‌ای که خریده.

خب پس بنابراین از عبارت ایشان استفاده می‌شود که اگر برای غاصب اجازه کند صحیح نیست. آیا عبارت اصحاب که این جوری هست یکی از عباراتشان را عرض می‌کنیم مثلاً تحریر الوسيلة یا وسيلة النجاة مرحوم سید، «لا فرق فی صحة بيع الصادر من غير المالك مع اجازة المالك بين ما إذا قصد وقوعه للمالك و ما إذا قصد وقوعه لنفسه كما فی بيع الغاصب و من اعتقد أنّه مالكٌ و ليس بمالك» آیا عبارت این بزرگان شامل آن جایی هم که اجازه می‌کند برای خود غاصب می‌شود؟ یا برای غیر غاصب، برای شخص دیگر می‌شود؟

بعید نیست گفته بشود که انصراف دارد عبارات اصحاب به این‌که اجاز یعنی برای خودش. نه برای آن کسی که فضول است حالا غاصب باشد یا غیر غاصب فضول باشد. که اتفاقاً سیدنا الاستاد دام ظلّه هم در عبارتشان که خواندیم غاصب را مثال زدند حالا غیر غاصبی که فضول باشد چی؟ می‌گوید این آقا خیال کرده که این ماشین مال خودش است و رفته فروخته. غاصب نیست. ید عدوان نداشته. خیال می‌کرده. رفته فروخته یا موارد دیگر که غاصبانه نبوده. حالا این می‌گوید باشد حالا رفته فروخته برای خودش عیبی ندارد. این را متعرض باز نشده ایشان در عبارتشان. بنابراین ما برای تحقیق این مسئله همان‌طور که مرحوم استاد می‌فرمودند گاهی این عبارات

فقهاء را نگاه کردن و لو استدلال توی آن نباشد ولی فقط یک قیدی گاهی اضافه کردند یک جمله‌ای یک چیزی را اضافه کردند این موجب فکر انسان می‌شود که این سر نخ یک افکار جدیدی است. حالا ایشان که در آنجا توجه به این نکته کردند که معمول متون فقهیه متعرض آن نیستند این جهت را. این باعث می‌شود که ما فعلاً پس مسئله را باید تقسیم به انقساماتی بکنیم و جدا جدا این‌ها را محاسبه بکنیم. فعلاً آن‌که رایج است طرح آن در کلمات فقهاء متناً و در مباحث استدلالی این است که بیعی از طرف فضول واقع شده است برای خودش یا بفرمایید که برای مولی علیه خودش، مثلاً ولیّ کسانی بوده این خیال می‌کرده که این مثلاً مال آن‌هاست برای آن‌ها فروخته. و حال این‌که مال آن‌ها نبوده اشتباه کرده برای خودش یا مولی علیه خودش و بعد مالک اجازه می‌کند این بیع را این معامله را. مالک اجازه می‌کند برای خودش. آن‌که در کلمات مطرح است به طور رایج همین است. که بعد مالک اجازه می‌کند برای خودش. یعنی خود آن اصیل. فعلاً برای این‌که روشن بشود تحلیل محل نزاع، بحث ما در این قسمت است.

و اما اگر آمد او را اجازه کرد لمال غیر خودش، ل آن فضول یا لمن کان الفضول مولای آن‌ها و برای مولی علیهم‌ها فروخته بود و امثال آن‌ها. آن را باید بعداً محاسبه کنیم و برگردیم. پس این برای روشن شدن تحلیل محل نزاع و کلام این را عرض کردیم که روشن باشد که فعلاً بحث ما در این محدوده است. خب در مقام قول اول این بود که این معامله باطل است. و با اجازه‌ی مجیز هم لا یصحّ. برای اثبات این قول به وجوهی تمسک شده.

یک وجه این است که مالک اصیل که حالا می‌خواهد اجازه بدهد خب روشن است که همان‌طور که شیخ می‌فرمود موالی نسبت به عبید حال‌شان این است که منع دارند نهی دارند هیچ مولایی حاضر نیست که عبودیت بدون اجازه‌ی او برود معامله کند ازدواج کند چه کند، ظهور حال موالی یدلّ بر نهی و منع. همین ظهوری که آنجا ادعا می‌شود ادعا می‌شود که همه‌ی آدم‌ها ظاهر حال‌شان این است که منع دارند نهی دارند از این‌که یک کسی مال‌شان را بدزد و برود بفروشد. پس بنابراین در این‌جا می‌شود معامله‌ی مسبوق به نهی. و همان ادله‌ای که در فرع سابق دلالت می‌کرد بر این‌که معامله‌ی مسبوق به نهی باطل و لیس قابلاً للصحة بالاجازه، همان این‌جا هم یقتضی ذلک. خب این یک وجه که این‌جا گفته می‌شود.

الجواب الجواب، همان جوابی که آنجا داده شد این‌جا هم هست که آنجا چه جوابی داده شد؟ جواب صحیح؟ این بود که بابا مولا راضی نیست نه ناهی و مانع است یعنی انشاء نهی نکرده، انشاء منع نکرده، راضی نیست تازه راضی نبودنش هم خیلی وقت‌ها فعلی نیست. اگر توجه کند عدم رضا را دارد و الا اصلاً غافل است. رضا و عدم رضا بعد الالتفات به یک چیزی است اما آدم غافل به چی راضی هست یا راضی نیست؟ این‌جا هم همین جور است. انسان بحسب فطرتش راضی به این نیست که کسی مال او را بدزد و برود بفروشد راضی

نیست اما نه این که نهی کرده منع کرده انشاء نهی کرده انشاء منع کرده. و حتی عدم رضایت هم همان طور که عرض کریم نمی شود گفت مطلقاً موجود در نفوس است.

اگر توجه کند به نحو قضیه ی تعلیقیه است که لو توجّه و لو سئل، می گوید اصلاً راضی نیستیم. بعد از این که توجه می کند و سؤال از او می شود می گوید که راضی نیستیم. حتی جوری نیست که مثل باب وضو و غسل و نماز و یا روزه بخصوص که گفته می شود نیت مکنون در سویدای قلب کفایت می کند بحیث که «لو سئل عنه که ماذا تفعل؟ یقول اتوضأ.» خب مگر ما در باب وضو نیت می خواهیم نیت قربت می خواهیم یکی دارد مثلاً وضو می گیرد یک مسئله ی علمی هست فکرش مشغول آن است که اصلاً همه اش دارد فکر آن را می کند نماز هم که می خواند به جای توجه به خدای متعال در حل آن مسئله دارد فکر می کند. ولی جوری هست که اگر از او بررسی داری چکار می کنی؟ فوراً می گوید دارم نماز می خوانم. دارم وضو می گیرم. ما مازاد بر این از ادله، از نظر فقهی نه از نظر اخلاقی و مسائل معنوی و این ها، از نظر فقهی خدا کار را خیلی آسان قرار داده و الا دیگر جهنم پر می شد. این جا را آسان قرار داده. همین که در سویدای قلبش به او بگوید لو سئل لأجاب. این جا حتی گاهی این جور هم نیست. این عدم رضا. چون آن مسبوق به یک نیتی هست در آن مثالی که زدیم مسبوق به یک نیت تفصیلی بوده حالا این نیت تفصیلی کأنّ یک ستاره ای می آید روی آن، در کمون باقی است یک ستاره ای می آید روی آن. اما این جا اصلاً گاهی توجه به این چیزها ندارد. که بخواهیم بگوییم که یک توجه تفصیلی داشته حالا یک ستاره ای آمده روی آن در کمون او وجود دارد. بنابراین این وجه، وجه ناتمامی است و درست نیست.

وجه دوم که این وجه مهم است.

س: اظهار خارجی عدم رضایت چه موضوعیتی دارد؟ آمدیم و اگر یک نفر عدم رضایت الزامی، واقعاً بالفعل هم این را داشته باشد نظر شما راجع به آن چی هست؟ شما آیا آن را ملاک می دانید یا نه؟

ج: رضایت نداشته باشد؟

س: اگر رضایت الزامی، یعنی می گوید که حتماً نباید بفروشد؟؟؟

ج: توی قلبش هست یا نگفته؟

س: نه نگفته. اظهار خارجی نکرده.

ج: اشکالی ندارد اگر بعداً گفت که باشد عیبی ندارد.

س: خب نه آن را شما نهی؟؟؟

ج: نه نمی گوییم.

س: چه موضوعیتی دارد اظهار خارجی؟

ج: نهی نیست.

س: خب می دانم اظهار خارجی چه موضوعیتی دارد؟ آیا اظهار خارجی و انشاء من چیزی غیر از همین اظهار همین عدم رضایت است؟

ج: بله

س: چی هست؟

ج: آن انشاء کردید شما در مقام انشاء برآمدید.

س: کنه این اظهار عدم و ....

ج: مخالفت است آنجا مخالفت نیست. مثل این که مثلاً ولیّ امر یک چیزی را نمی پسندد ولی می گوید که نمی گویم که شما توی زحمت بیفتید. حضرت فرمود که «لولا أن اشقّ علی امتی لأمرتهم بالسواک»، یعنی الان توی دل پیامبر اکرم بحسب این نقل چی هست؟ آن قدر سواک اهمیت دارد پیش ایشان و ترک سواک پیش ایشان مبعوض است؛ ولی چی می فرماید؟ می فرماید که ولی اگر بگویم دیگر شما ناچار می شوید. با این که دارد با این کلامش اظهار عدم طیب نفس می فرماید به عدم سواک، ولی می فرماید که چون می خواهم مشقّت بر شما نباشد امر نمی کنم.

س: من یقین داشته باشم به عدم رضایت این شکلی بالفعل؛ آیا این را می توانم ترتیب اثر بدهم؟

ج: بله می توانم ترتیب اثر بدهم. به دلیل هایی که گفتیم. همین جوری نمی گوئیم. به دلیل هایی که گذشت.

حالا این یکی را هم اجازه بدهید به آن اشاره بکنیم چون آقایان فرمودند سر ساعت یازده تمام بشود الی یازده و پنج دقیقه دو سه دقیقه باقی مانده تا یازده و پنج دقیقه.

فرمودند که اصلاً ما در این جا دیگر عقدی نداریم که بگوئیم اجازه بکند. چی را اجازه بکند؟ مجازی وجود ندارد. خلافاً لصور قبل. آنجا یک عقدی انشاء شده بود یک حقیقتی وجود داشت این اجازه می کرد آن را، صحت فعلیه پیدا می کرد. اما در این جا ما چیزی نداریم اصلاً عقدی نداریم. تا بعد مجیز بیاید آن را اجازه کند. چرا؟ نداریم؟ برای این که هر آدمی، حتی دزد، حتی غاصب، می داند که بیع معاوضه است. یعنی این که ثمن برود توی کیسه ی همان که مثن از کیسه ی او خارج می شود این عوض آن، این معاوضه ی آن به جای این، این به جای آن. حقیقه البیع یا معاوضه است یا معنایی است که لازمه ی مسلّم آن بحیث که لا ینفک منه معاوضه است. خب دزد که می داند مال خودش نیست چه جوری می آید قصد معاوضه می کند؟ می داند که این پول به کیسه ی این وارد نمی شود. ثمن به کیسه ی این... بدون اجازه ی مالک اصیلش است. پس آن فقط یک کار صوری انجام می دهد. مثل حازل می ماند. حقیقه الابیع از او صادر نمی شود. اما بخلاف آنجایی که للمالک می فروشد. آنجا واقعاً قصدش این است که این متاع از کیسه ی زید خارج بشود به کیسه ی عمرو، و آن ثمن از کیسه ی عمرو که

مشتري هست وارد بشود به کیسه‌ی زید که مالک است. آن‌جا معاوضه پس درست است. آن‌جا می‌تواند واقعاً قصد کند انقداح انشاء حقیقت بیع در آن صور سابقه مانعی نداشت. حتی در صورتی که نهی کرده بود. اما این‌جا اصلاً این سازگار با این نیست.

بنابراین اصلاً ما در این‌جا حقیقت بیعی انشاء نشده. وقتی انشاء نشده نه صحت تأهلیّه دارد نه بعداً ... پس این از این طرف ...

بعد آقای مجیز می‌خواهد اجازه بکند چی را اجازه بکند؟ چیزی نیست که اجازه بکند. عقدی نیست که اجازه بکند. یک صورت عقدی است. این اشکال، اشکال مهمی است که جواب از این اشکال هم آسان نیست. ببینیم ان شاء الله اصحاب چه کردند؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.